

سیلی و بوسه همزمان!

20 مهر 1404

لیا اوپی، نویسنده آلبانیایی کتاب «آزادی» و الیف شافاک، نویسنده معروف ترکیه‌ای، در گفت‌وگویی به صورت ویدئوکنفرانس درباره نوشتن در دوران رشد عوام‌گرایی و سانسور و این‌که درگیری‌های روزگار ما برآمده از زخم‌های درمان‌نشده گذشته هستند، به بحث پرداخته‌اند.

به گزارش مادران و دختران به نقل از ایسنا، لیا اوپی، نویسنده کتاب خاطرات برنده جایزه «آزادی» (یک کودک و یک کشور در پایان تاریخ) است که در آن درباره تجربیات بزرگ شدن خودش در کشور آلبانی در دوران پیش و پس از حکمرانی حکومت کمونیستی سخن گفته است. کتاب جدید او با نام «بی‌آبرویی»، بازسازی زندگی مادر بزرگ اوست که در جوانی از شهر «سالونیکا» به تیرانا، پایتخت آلبانی می‌رسد و به طور نزدیک با زندگی سیاسی مرتبط می‌شود. لیا در حال حاضر کرسی استادی علوم سیاسی و فلسفه در دانشگاه اقتصاد لندن را دارد.

الیف شافاک، نویسنده ترکیه‌ای نیز بیش از ۲۰ کتاب، در هر دو زمینه داستانی و غیرداستانی در کارنامه خود دارد؛ از جمله رمان نامزد نهایی

با نام «۳۸ دقیقه در این دنیای عجیب» و همین‌اخر، رمان «رودخانه‌ها در آسمان وجود دارند». هنگامی که این دو از طریق ویدئوکنفرانس با میزبانی خبرنگار نشریه گاردین سخن می‌گفتند، اوپی در سفر هندوستان به سر می‌برد و شافاک در خانه‌اش در لندن بود. بحث این دو نویسنده گستره وسیعی از تهدیدهای سانسور و اوج‌گیری عوام‌فریبی تا چالش‌های نویسنده‌ای با هویت چندگانه و اهمیت به نمایش گذاشتن رویدادهای پیچیده تاریخی در آثار خود را دربرمی‌گیرد.

الیف شافاک: ما در عصر خشم به سر می‌بریم. خشم فراوانی وجود دارد؛ بین شرق و غرب، جوان و پیر. این روزها آدم‌های بسیاری خشمگین هستند که کاملاً ملموس است؛ و من از هر جهتی فکر می‌کنم ما در دوران طلایی عوام‌فریبی به سر می‌بریم؛ دوران آدم‌های عوام‌فریب مثل مردمی که پا به صحنه می‌گذارند و می‌گویند: «همه چیز را به من بسپارید. می‌خواهم همه مشکلات شما را به راحتی حل کنم».

لیا اوپی: در ادبیات تجربه‌هایی با نسل‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌ها وجود دارد و بنابراین چنین حس پیچیدگی را دارید. شما تقریباً با رویداد کاملاً متفاوتی با واقعیت سیاسی مواجه هستید؛ جایی که همه چیز در حال ساده شدن است. همه چیز در یک پیام خلاصه می‌شود نه این‌که بخواهند آن را پیچیده کنند. همه چیز باید کوتاه و مختصر باشد. همه چیز در جهت پیش‌پاافتاده بودن باید ساده باشد؛ و همچنین به‌طور فزاینده‌ای انحصارطلبانه. پس این گرایش در گفتمان سیاست کنونی وجود دارد که می‌گوید: بسیار خوب، همه مهاجران را بیرون کنید - این حس را ایجاد می‌کند که شما هنگامی می‌توانید جامعه‌ای عدالت‌محور داشته باشید که جامعه همگن باشد.

الیف شافاک: مهم است که در کنار این بحث به سانسور هم بپردازیم. نه فقط فشاری که از بیرون یا بالا وارد می‌شود بلکه فشاری که از درون وجود دارد: خودسانسوری. چگونه می‌توانیم با آن کنار بیاییم؟ من از سرزمینی می‌آیم که واژگان خیلی سنگین هستند. درباره هر چیزی که می‌نویسید، از جنسیت تا روابط تا خاطره و حتی تاریخ، ممکن است مقامات را برنجاند. خودم طعم آن را در یکی از رمان‌هایم چشیده‌ام؛ رمان «حرامزاده استانبول» که به دادگاه کشیده شد. رمان داستان زندگی یک خانواده آمریکایی ارمنی‌تبار و خانواده‌ای ترکیه‌ای را از دید یک زن بازگو می‌کند؛ اما این داستان با یک خاطره، ضعف حافظه و بزرگ‌ترین تابو یا ممنوعیت اخلاقی مواجه است که همان قتل‌عام ارمنی‌ها است. داستان برای من سه سال زندان را درخواست داد. سخنان شخصیت‌های داستانی به عنوان شاهد به دادگاه ارائه شدند و در آن زمان، کسانی بودند که در حال آتش زدن پرچم اتحادیه اروپا بودند، به عکس من تف می‌انداختند، تصاویرم را آتش می‌زدند و من را خیانت‌کار می‌خواندند.

چند سال بعد دو تا از کتاب‌های من به اتهام ترویج هرزگی مشکل پیدا کردند: «۱۰ دقیقه و سی‌وهشت ثانیه در این دنیای عجیب» چون در آن موضوعی درباره یک کارگر جنسی وجود داشت و در «نگاه خیره» به این دلیل که با موضوعاتی مثل آزار و اذیت کودکان ربط داشت؛ آن هم در کشوری که ما ازدواج کودکان را داریم و به نظر من خود آزار جنسیتی کودکان است. دلیل اینکه من به این نکات اشاره کردم این است که این‌ها واقعیات جامعه‌ای است که ما از آن آمده‌ایم. باید فضایی را بکاویم تا در آن بتوانیم همه این‌ها را فراموش کنیم؛ زیرا بخواهیم دائم فکر کنیم که آیا مردم آسیب خواهند دید، آیا مقامات ناراحت خواهند شد، پس حتی یک خط را نیز نمی‌توانیم تولید کنیم.

لیا اوپی: آنچه درباره بزرگ شدن در آلبانی و سپس طی کردن دوره گذار از کمونیسم به پساکمونیسم برای من اهمیت دارد این است که زندگی در جامعه تمامیت‌خواه شما را به شدت نسبت به تمام انواع شعارزدگی حساس می‌کند. در واقع این نکته شما را رها نمی‌کند؛ از جایی که نخست در جهانی غیرآزاد زندگی می‌کردید تا جایی که پس از آن عضوی از جهان آزاد شدید. همیشه مراقب هستید که ببینید کجا سانسور، کجا سوءاستفاده ایدئولوژیک و کجا تبلیغات شعاری است – حتی اگر از جایی سخنان صادر شده باشد که به‌نظر می‌رسد کاملاً خنثی و بی‌خطر باشد یا با خلوص نیت گفته شده باشد.

همیشه درباره اینکه چه چیزی به‌طرز بحرانی در جامعه‌ای که زندگی می‌کنید جا مانده است فکر می‌کنید: کجای دموکراسی ایراد دارد؟ این همه ستایش از آزادی وجود دارد اما همچنان با سیاستمداران و مردمی زندگی می‌کنیم که تصمیم می‌گیرند تا آزادی را مثل روز روشن برای آدم‌های دیگر در هر جای دیگری محدود کنند.

ما در آلبانی ضرب‌المثلی داریم که می‌گوییم: «استانبول در آتش می‌سوزد و پیرزن در حال شانه کردن موهایش است.» در هر حال شما نگران هستید که آیا کار درست را انجام می‌دهید؛ با این وجود به خودتان می‌گویید: کار من این است که منتقد باشم، فشار بیاورم، یادآوری کنم، تلاش کنم تا مردم را وادار کنم تا درباره اینکه چطور گذشته آینده را می‌سازد فکر کنند؛ چگونه با چنان تفکراتی خودتان را تکرار می‌کنید و چطور این چالش‌های سیاسی حال حاضر، جزئی از تاریخ‌اند و همه این‌ها زخم‌های مداوانده گذشته هستند.

الیف شافاک: ما نقاط مشترک زیادی داریم: موضوعات، محتواهایی که با آن مواجه هستیم، زیستگاهی که از آنجا آمده‌ایم؛ اما در سکوتی که در آن غرق شده‌ایم. فکر می‌کنم برای هر دو ما خاطرات مهم هستند، نه به دلیل اینکه در گذشته گیر کرده‌ایم، بلکه به این خاطر که بدون خاطرات نمی‌توانیم چیزی را اصلاح کنیم.

لیا اوپی: همه این‌ها هنگامی شروع می‌شود که بدانیم هر صدایی که شنیده می‌شود، در نتیجه ارتباط با قدرت یا دیگری است. همین تجربه باعث شد تا «بی‌آبرویی» را بنویسم که درباره مادر بزرگم بود و به بایگانی پیوست. به نظر می‌رسید که نوشتن درباره زنی که به‌طور خاص در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۳۰ زندگی می‌کرد واقعا سخت باشد. در شهر سالونیکا زندگی می‌کرد؛ شهری که در دوران بزرگ شدن او از نظر فرهنگی عثمانی بود. تازه شده بود جزئی از استان‌های یونان و گفتمانی بین آنچه می‌خواستند گفته شود با اینکه چطور گفته شود.

اگر به منابع رسمی دولتی اتکا کنید، همه برنامه خاص خود را دارند که بر ساخت بایگانی است. و در حال تاریخ را می‌نویسند حتی به شیوه سنت ادبی؛ اما معمولاً برنامه‌ای دارند که همان برنامه آدم‌های در قدرت است. پس چطور از پس آن برمی‌آید؟ به نظر من فقط زمانی است که ادبیات نقش مقاومت را بازی می‌کند.

الیف شافاک: فکر می‌کنم نویسنده بودن کمی شبیه باستان‌شناسی زبان است: باید تمام لایه‌های داستان را بشکافی، حتی لایه‌های فراموش شده. البته در دوران امپراطوری عثمانی درباره چند قومیتی، چندزبانی و چند مذهبی که بیش از ۶۰۰ سال دوام داشت صحبت می‌کنیم. همه چیز به طرز باورنکردنی پیچیده است و داستان بستگی به این دارد که چه کسی آن را روایت می‌کند؛ با این وجود چیزی که مدنظر برخی است، این است که چه کسی اجازه ندارد آن را روایت کند. این نکته‌ای است می‌خواهم به آن برسم.

با تمام این احوال، به عنوان مثال، تاریخ عثمانی در مدارس تدریس می‌شود و من هم به مدرسه‌ای در ترکیه می‌رفتم؛ اما همیشه یک خلاء وجود دارد؛ فضایی خالی که با بحث‌های فوق ملی‌گرایانه، برخی وقت‌ها فوق مذهبی و نوعی نوستالوژی درباره اینکه ما چه امپراطوری قدرتمندی بودیم پر می‌شود. هرچه جلوتر رفتیم به عدالت و تمدن نزدیک‌تر شدیم و سپس شروع کردیم به پرسش‌گری: خیلی خوب اما داستان زن‌ها کجا است؟ برخورد امپراطوری عثمانی با زنان خیابانی، با زن‌های صیغه‌ای در حرمسراها یا حتی زن روستایی که هیچ ارتباط و دسترسی به قدرت نداشت چه بود؟ اینجا است که با سکوتی عظیم مواجه می‌شویم. یا حتی زمانی که درباره اقلیت‌ها پرسش داریم؛ مثلاً درباره آسیابانی یهودی، یک دهقان کرد، کشاورز عرب و یا دریانوردی یونانی. برخورد امپراطوری عثمانی با آن‌ها چطور بود؟ یا حتی آهنگری ارمنی؛ باز هم با سکوتی بزرگ مواجه می‌شویم.

هر چند نکته‌ای که باید به این‌ها اضافه کنم این است که دوست ندارم نویسنده‌ها موعظه کنند؛ یا بخواهند به دیگران درس بدهند یا سخنرانی کنند؛ فکر می‌کنم این چیزی است که باید به آن دقت کنیم.

لیا اوپی: ادبیات همین کارکرد دموکراتیک را دارد، فقط به این دلیل که قصد سخنرانی ندارد. اگر بخواهد موعظه کند می‌بازد؛ اینکه به خواننده بگوید این دنیایی است که شما باید ببینید؛ اینکه چه چیزی درست است و چه چیزی اشتباه. در این صورت شما هم عضوی از قدرت می‌شوید.

مشاوره تلفنی

مرکز تخصصی

مشاوره ازدواج و تحکیم خانواده

حال خوب

شماره: ۵۹۱۰۴۷۵۸ سال تأسیس: ۱۴۰۲

دکتر رویا درویش پیشه

۰۹۱۰۲۹۰۴۷۵۸

ازدواج و زوج درمانی

در این صورت ادبیات قدرت خود را در تاثیرگذاری بر خواننده از دست می‌دهد. به نظر من یک کتاب با نوشتن نویسنده آن تمام نمی‌شود: در نوشتار خودش و در مفاهیمش ادامه پیدا می‌کند؛ با بحث‌هایی که مردم درباره آن می‌کنند؛ با مضامینی که به‌طور گسترده در سطح اجتماعی و فرهنگی مطرح می‌کند.

وقتی کتاب «آزادی» منتشر شد، خواننده‌ها عکسی از رییس‌جمهور ترکیه، اردوغان را که در جریان مذاکرات صلح ارمنستان و جمهوری آذربایجان گرفته شده بود به همراه کتاب برای من می‌فرستادند. این موضوع یک جوهرایی ناخوشایند بود زیرا این کتاب خوانده شده است و می‌دانید که چطور شد که آن را نوشته‌اید؛ می‌دانید چه چیزی را می‌خواستید بنویسید؛ همه چیز درباره آزادی بود و یک‌باره می‌بینید که شخصیت‌های در قدرت در آن هستند. در هر جامعه‌ای سیاستمداران هنر، از هر نوعی را قدر می‌دانند اما تمایل من این است که بگویم: درست است اما این بخشی از داستان کتاب است.

همین‌جا است که ابهام وجود دارد و برای خود من هم مبهم است؛ این نکته را که بگویند من نویسنده‌ای هستم که درباره آلبانی یا کمونیسم می‌نویسم و یا نوشته‌هایم درباره زندگی در کشوری تمامیت‌خواه بوده و دنیای سرمایه‌داری را دوست ندارم. آنچه برای من مهم است و اطمینان دارم برای شما هم اهمیت دارد این است که ما در مکان کوچکی زندگی می‌کنیم که می‌توانیم دنیا را بازسازی کنیم. آلبانی کشوری است که تحت سیطره امپراطوری عثمانی بود؛ اما شهر زادگاه من، دوریس، در قلمرو رومی‌ها قرار داشت با یکی از بزرگ‌ترین آملی‌تئاترها در شبه‌جزیره بالکان؛ پس از آن مرکز قلمرو بیزانس شد و سپس توسط ونیزی‌ها اشغال شد. بنابراین، در همین چند متر مربع در وسط یک شهر، شما با یک هزاره تاریخ اروپا مواجه هستید.

همیشه وقتی درباره بحث‌های پیوستن به اتحادیه اروپا می‌شنوم خنده‌ام می‌گیرد زیرا فکر می‌کنم، کی ما با اتحادیه اروپا ارتباطی نداشتیم؟ اصلاً کی از اروپا جدا شده بودیم؟

الیف شافاک: تجربه بسیار سختی است رمان‌نویس بودن در ترکیه و فکر می‌کنم نویسنده زن باشید بسیار سخت‌تر است زیرا باید با لایه‌های عمیق‌تری از زن‌ستیزی و مردسالاری مقابله کنید. نمی‌خواهم تصویری کاملاً تاریک ارائه کنم اما می‌خواهم حقیقت‌گو باشم: سیلی‌ای بر یک طرف صورتتان می‌خورد که خیلی دردناک است اما هم‌زمان بوسه‌ای بر گونه دیگرتان حس می‌کنید زیرا خواننده‌ها داستان شما را می‌خوانند. داستان‌ها اصل ماجرا هستند؛ به‌ویژه در کشورهایی که مردم‌سالاری سیر نزولی دارد: اگر کشوری عقب‌گرد داشته باشد، ادبیات و هنر به‌طرز بامزه‌ای اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.



لیا اوپی: نمی‌دانم که آیا این نشانه‌ای ناامیدکننده در دوران ما است؛ اینکه ما این همه مباحث جالب در دنیای فرهنگ داریم اما هیچ اثری در آنچه در دنیای سیاست اتفاق می‌افتد ندارد و حتی شاید در مقابل آن قرار بگیرد. در دنیای سیاست‌هایی که جداسازی، ساده‌انگاری و کوچک کردن رایج است. چطور می‌توانیم راهی پیدا کنیم تا پلی میان این دو دنیا بسازیم؟

الیف شافاک: من نمی‌توانم فراموش کنم که در انگلستان یک مهاجر هستم. با این وجود، من کسی هستم که به چندفرهنگی باور دارم. بنابراین، اهل ترکیه بودن بخش بزرگی از کار و شخصیت من را شامل می‌شود ولی انگلستان هم به من خیلی چیزها داده است. زبان انگلیسی به من امکانات زیادی داده است و برای ۲۰ سال است که به زبان انگلیسی می‌نویسم. چگونه می‌توانم انکار کنم که به من حس در خانه خودم بودن را می‌دهد؟ با تمام این تفاسیر دوست دارم خودم را شهروند انسانیت بدانم؛ چیزی که در این دوران عوام‌فریبانه پوپولیستی ناچیز شمرده می‌شود. به ما گفته می‌شود که اگر شهروند جهانی هستید پس شهروند هیچ‌کجا نیستید و این چیزی است که می‌خواهم آن را به چالش بکشم. فکر می‌کنم اشتباه است زیرا در دوران بسیار پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم؛ چالش‌های جهانی بسیاری پیش رو داریم و همه چیز از بحران آب‌وهوا گرفته تا احتمال همه‌گیری یک بیماری دیگر و بزرگ‌تر شدن شکاف‌های نابرابری نشان می‌دهد که تا چه اندازه در این دنیا به هم وابسته هستیم.